

سرمقاله

فقه مقارن راهی برای کشف حقیقت

عابدین مؤمنی^۱

اصل اولیه در استنباط احکام این است که هر فقیهی نهایت توانایی خود را به کار می‌گیرد تا به حکم واقعی، یعنی همان حکمی که خداوند متعال برای افعال و موضوعات وضع کرده است، دست پیدا کند؛ زیرا مقتضای ایمان به خداوند متعال و قیامت و شرعی بودن احکام این است که فقیه در دستیابی به حکم واقعی الهی از هیچ کوششی دریغ نرزد؛ بنابراین قهراً در طول تاریخ فقه، مدّعی همه فقیهان مذاهب اسلامی نیز همین بوده است؛ یعنی همه فقیهان مذاهب اسلامی وقتی که از رجحان فتوای خودشان سخن می‌گویند، منظورشان همین است که همه تلاش را برای دستیابی به حکم واقعی الهی به کار گرفته‌ایم؛ اما اینکه به واقع و حق رسیده‌ایم یا خیر، خدا عالم است؛ زیرا «اصل مسلم» در فقه است که فقها با استخدام علوم غیرمعصومانه مانند منطق، علوم بلاغت، ادبیات، لغت، اصول فقه و امثال آنها به تفسیر قرآن و روایات می‌پردازند؛ برای نمونه از علم رجال، علم روایت و علم درایه و امثال آن برای تمیز روایات متواتر از آحاد و روایات صحیح آحاد از دیگر روایات استفاده می‌کنند.

روشن است که نتیجه علوم غیرمعصوم در فهم نصوص و نیز دریافت نصوص صحیح از جوامع روایی، محتمل و ظنی خواهد بود و حق بودن فتواها محرز نخواهد شد؛ به عبارت دیگر فهم نصوص دینی برای استنباط احکام شرعی، مبتنی بر قواعد علمی است و از جهت آنکه نتیجه حاصل از علم و قواعد علمی ظنّ و احتمال است، آنچه بر اساس آن قواعد فهمیده شود نیز ظنی و احتمالی خواهد بود؛ بنابراین در فقه و استنباط احکام از ظنّ پیروی می‌شود و چون از ظنّ پیروی می‌شود، دستیابی به حکم واقعی الهی محرز نیست؛ چنانکه عبدالوهاب بن سبکی در تعریف قیاس گفته است: «معلوم را در حکم بر معلوم حمل نماید؛ از جهت آنکه نزد حمل‌کننده در علت حکم، آن دو معلوم مساوی هستند». شمس‌الدین محمد محلی بر آن اضافه کرده است: «منظور عبدالوهاب از قید "نزد حمل‌کننده" این است: فرقی نمی‌کند آن دو معلوم در نفس الامر و واقع در

۱. دانشیار دانشگاه تهران / m.moumeni@gmail.com

علت حکم مساوی باشند یا نباشند؛ زیرا تعریف قیاس شامل قیاس صحیح و فاسد می‌شود و قیاس فاسد پیش از آنکه فاسد و باطل بودنش آشکار شود، همانند قیاس صحیح مورد عمل می‌باشد». بنانی در تعلیل عمل به قیاس فاسد گفته است: «زیرا بر مجتهد واجب است به ظن خودش عمل کند؛ حتی اگر ظن مجتهد در واقع فاسد باشد» (ر.ک: حاشیه العلامة البنانی علی شرح المحلی علی متن جمع الجوامع، ۲/۲۰۳ و ۲۰۴). همچنین محمد علاءالدین حصکفی در شرح تنویر الابصار محمد بن عبدالله تمر تاشی گفته است: «در شرح کتاب تنویر الابصار آنچه از بزرگان فقه و دانش فرا گرفته‌ام و آنچه بر قلب من خطور کرد، اقدام کردم. خداوند متعال غیر از کتاب خودش، عصمت و خالی از خطا بودن هر کتابی را ابا و امتناع دارد» (ر.ک: الدر المختار شرح تنویر الابصار).

ابن عابدین در رد المحتار علی الدر المختار از مزنی نقل کرده که گفته است: «هشتاد بار کتاب الرساله را نزد شافعی قرائت کردم. هیچ دفعه‌ای آن را قرائت نمی‌کردم، مگر آنکه بر خطایی در آن واقف می‌شدم». شافعی گفته است: «هیبه»^۲ خداوند متعال ابا و امتناع دارد کتابی غیر از کتاب خودش صحیح باشد.^۳ بویطی از شافعی نقل کرده که گفته است: «من این کتاب را تصنیف کرده‌ام، برای رسیدن به صواب و حقیقت، چیزی در آن کم نگذاشته‌ام. ناچاراً چیزی که مخالف کتاب خداوند متعال و سنت رسول خدا ﷺ باشد، در آن یافت می‌شود؛ بنابراین اگر چیزی که مخالف کتاب خداوند متعال و سنت رسول خدا ﷺ باشد، در آن یافتید، من از آن مطلب به کتاب خداوند متعال و سنت رسول او ﷺ باز می‌گردم» (ر.ک: رد المحتار علی الدر المختار، ۱/۱۰۳).

بنابراین بزرگان فقه و استنباط معتزفاند که از خطا در استنباط مصون و معصوم نیستند؛ شاید چنانکه ابن عابدین گفته است، خداوند متعال عصمت را برای غیر کتاب خودش مقدر نکرده است یا آنکه راضی به عصمت کتاب دیگری غیر از کتاب خودش نیست و در نتیجه در تألیفات و تصنیفات بشری خطا و لغزش واقع می‌شود و خطا و لغزش از شعارهای علما و فقهاست (ر.ک: همان). وقتی گفته می‌شود: «لغزش و خطا از شعارهای علما و فقها است»، مشخص می‌شود که دچار شدن به لغزش و خطا «عیب» نیست؛ بلکه از کمال علمای اسلام است که خطا و لغزش را

۲. یعنی رویت را از خطاها برگردان (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، ۱۵/۲۳۶۱۳).

۳. احمد محمد شاکر محقق کتاب الرساله از ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مُزنی (د ۲۶۴ق) ملازم و مصاحب شافعی نقل کرده که گفته است: «پانصد دفعه الرساله را برای شافعی خواندم. هر دفعه‌ای که آن را خواندم، بهره جدیدی بردم که در دفعه قبل نبرده بودم» و همچنین گفته است: «پنجاه سال است که در کتاب الرساله از روی دقت نگاه می‌کنم؛ هر دفعه که در آن نظر کردم، بهره‌ای برده‌ام که قبلاً آن را نمی‌دانستم» (ر.ک: الرساله [چاپ المکتبه العلمیه بیروت]. ۴).

از خود نفی نمی‌کنند. قطعاً اهل تدین، علما را بابت لغزشها و خطاها در فتاوا سرزنش و شماتت نمی‌کنند و مورد ملامت قرار نمی‌دهند؛ بلکه آنها را می‌ستایند و از صراحت کلام آنها درس زندگی می‌گیرند و به این دسته از علما افتخار می‌کنند. جز اینکه اگر راهی برای کاهش خطا و لغزش وجود داشته باشد، انتظار اهل تدین از علما این است که حتماً به راهی فکر کنند و راهی در پیش گیرند که خطا و لغزش کاهش پیدا کند و آن راه چیزی نیست جز هم‌اندیشی و بهره بردن از افکار و استدلالهای یکدیگر؛ چنانکه حصکفی با افتخار گفته است: در شرح تنویر الابصار علاوه بر آنچه به ذهن و قلب من خطور کرد، از آنچه از بزرگان علم و فضیلت بهره برده‌ام، در شرح کتاب استفاده کرده‌ام (رک: همان). در حقیقت منظور ایشان این است که از تفسیرها و نظرهایی که از بیانات و اظهارات علما استفاده می‌شد، در شرح کتاب استفاده کرده است و در صدد نبوده است که بگوید: فلان عالم در بیان فلان مطلب خطا کرده است؛ بلکه گفته است: فلان عبارت به این معناست، چون فلان شخص چنین مطلبی فرموده‌اند؛ یعنی همه تفسیرهایی که از کتاب تنویر الابصار ارائه کرده‌اند، فهم خودشان از آن کتاب نبوده است؛ بلکه سخنانی را که از بزرگان فقه فرا گرفته بود، در تفسیر و شرح تنویر الابصار به کار گرفته است که این روش شیوه بسیار مطلوب و ارزشمندی است و خطا را به حداقل می‌رساند.

حال سؤال من این است که در شرح یک کتاب، نظر علما در فهم دقیق و درست آن، این همه اثر دارد، چگونه ممکن است در فهم شریعت، دیدگاهها و استدلالهای علما اثر نداشته باشد؟ قطعاً فهم درست و دقیق شریعت که یک امر کلی و فراگیر است، نیاز بیشتری به یاری طلبیدن و کمک خواستن از انظار و آرای مستدل علما دارد؛ آن هم نه فقط علمای یک مذهب؛ بلکه از انظار و استدلالهای علمای همه مذاهب باید استفاده شود و فقط حق را در یک مذهب یا تعدادی از مذاهب خاص نباید دید. بعضی از صاحب‌نظران فقط حق را در یک نحلّه و مذهب می‌بینند؛ چنانکه شیخ نجم‌الدین محمد دُرگانی در نقد کلام طحاوی بر اینکه اعتقادات اهل سنت و جماعت را بر طبق مذهب ابوحنیفه، ابویوسف و محمد شیبانی بیان می‌کند، گفته است: عقیده اهل سنت و جماعت فقط مختص به پیشوایان مذکور نیست. عقیده اهل سنت و جماعت از اولین و آخرین آنها یکی است؛ چون آنها به کتاب و سنت چنگ زده‌اند. کسانی که در معتقدات خودشان مخالف آنها باشند، اهل بدعت و گمراه هستند؛ بابت اجتهادی که در اعتقادات دارند، معذور نیستند؛ زیرا عذر در اجتهاد و در فروع احکام پذیرفته است، نه در اصول دین؛ بنابراین در اعتقادات دینی تعدد مذاهب وجود ندارد؛ بلکه صواب و حق، مذهب اهل سنت و جماعت است و آنچه غیر از آنها باشد، باطل است. سپس دعوت به تنبّه و آگاهی کرده است (رک: العقیده الطحاویة، ۱۵). دُرگانی با این موضع‌گیری متعصبانه، راه هر گونه اندیشیدن و مطالعه و تأمل را بسته و تنها اجتهاد خود را صواب و حق دانسته است. دمیاطی بکری نیز گفته است: «و کل من الأئمة الأربعة علی الصواب و

یجب تقلید واحد منهم و من قلدّ واحداً منهم خرج عن عهدة التکلیف...» (حاشیة اعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، ۱/۴۴)؛ یعنی هر یک از فقهای مذاهب چهارگانه بر صواب و حق هستند و تقلید از یکی از آنها واجب است. هر کس از یکی از آن فقیهان چهارگانه تقلید نماید، از عهده تکلیف شرعی برآمده، ذمه‌اش از زیر بار تکلیف خارج می‌شود.

قصد ما نقد دیدگاهها و سخنان فوق نیست؛ بلکه سخن در این است که اگر شخص دل‌سپرده دیدگاه و اجتهادی گردد، راه هر گونه فهم متعالی بسته می‌شود؛ زیرا فهم متعالی و دست یافتن به صواب و حق با محتمل دانستن خطا بودن فهم و اجتهاد متصور است. اگر احتمال خطا نباشد، بازاندیشی و تأمل پدید نمی‌آید. با دادن احتمال خطا و لغزش است که بررسی مجدد ادله و تأمل و دقت در نصوص به وجود می‌آید و اگر شخص با انصاف به مذاهب دیگر بنگرد، قطعاً از معرفت احساسی به مذهب خود خارج می‌شود و مذهب خود را دقیق‌تر و صحیح‌تر خواهد شناخت و خواهد فهمید و اگر مواردی اتفاق بیفتند که حق را در مذهب دیگر ببیند، آن را نفی نخواهد کرد، چنانکه سید مرتضی یکی از بزرگان مذهب امامیه، در مسئله‌ای فرمودند: «و یقوی فی نفسی عاجلاً صحة ما ذهب إليه الشافعی» (مسائل النصاریات، ۷۲ و ۷۳، مسئله ۳). در کتاب الخلاف شیخ طائفه امامیه ابوجعفر محمدبن حسن طوسی نیز عباراتی مشابه آن وجود دارد.

بنا بر آنچه گفته شد، برای شناخت درست‌تر مذهب خودمان، شناخت دیگر مذاهب ضروری است. نباید تصور کرد که خداوند متعال درک درست و صحیح را فقط روزی طائفه، گروه یا افراد مشخصی می‌کند. فقط نیت پاک و قصد خالص لازم است تا فرد از روی اخلاص و ضمیری صاف و بدون بغض و غضب، به اندیشه‌ها و آرای فقیهان و صاحب‌نظران بنگرند. نمی‌خواهم بگویم یکی از ادله شرعی استنباط احکام، دقت و تأمل در آرای فقهی فقیهان است و نمی‌خواهم بگویم بدون دلیل شرعی، اثبات احکام شرعی ممکن و میسر است؛ زیرا در شیعه (ر.ک: دروس فی علم الاصول، محمدباقر صدر، حلقه ۳، ۳۲۹؛ بحوث فی علم الاصول [تقریر دروس اصول شهید صدر]، گردآوری حسن عبدالساتر، ۷/۹) و اهل سنت (ر.ک: مصطلح الحدیث، محمدبن صالح عثیمین، ترجمه محمد عبداللطیف، ۱۹) گفته شده است: احکام شرعی فقط با دلیلی که شرع آن را دلیل می‌داند، یعنی منحصرأ با دلیل شرعی، اثبات می‌شود. سخنان این است که فهم دلیل شرعی و درک درست از دلیل شرعی برای رسیدن به حکم شرعی اهمیت بسیار دارد. آرای علما و فقیهان با استدلالهایی که کرده‌اند، حتی اگر آن استدلالها ناصواب و غلط باشد، باز هم می‌تواند کمکی جدی در رسیدن به فهم و درک درست از ادله شرعی برای رسیدن به حکم شرعی بکند؛ بنابراین اگر آرا و انظار فقیهان، جایگاه ادله شرعی را نداشته باشد که ندارد، می‌تواند همانند قرآنی برای احکام شرعی باشد؛ بنابراین ضروری است که برای توانمند نمودن اجتهاد و پاسخگو شدن آن برای

مسائل عصر حاضر، از قواعدی که مذاهب فقهی در توجیه استنباطات مذهب خودشان بهره برده‌اند، استفاده شود و مذاهب به یکدیگر نزدیک شوند؛ یعنی تقارب افهام به وجود بیاید که قطعاً در توانمندی اجتهاد مؤثر خواهد بود؛ زیرا در هر یک از مذاهب فقهی اسلامی، توانمندی‌ای وجود دارد و یک مذهب فقهی با داشتن توانمندی مربوط به مذهب خود از توانمندی دیگر مذاهب بی‌بهره است؛ یعنی در هر مذهبی از مذاهب فقهی و کلامی قواعدی برای استنباط و توجیه یافته‌های شرعی و عقلی وجود دارد که مذهب دیگر آن قواعد را ندارد؛ بنابراین در صورتی که مذاهب مختلف، قواعد استنباط و ادراک احکام شرعی و یافته‌های اعتقادی را در کنار همدیگر قرار دهند، نه تنها از ثمرات قوت‌های مذاهب یکدیگر بهره می‌برند، بلکه می‌توانند راهی برای توانمندسازی اجتهاد فراهم نمایند و در کشف حقیقت به یکدیگر کمک و یاری برسانند و از خطاهایی که ممکن است صورت گیرد، پیشگیری نمایند یا آن را به حداقل کاهش دهند؛ بنابراین در فقه مقارن نباید به اثبات خود فکر کرد و به قوت خویش اندیشید؛ بلکه بهتر است هر مذهب در پرتو قوت و توانمندی دیگر مذاهب، قوت خویش را ارتقا داده، توانمندی مذهب خودش را تقویت نماید و در راه توانمند شدن دیگر مذاهب نیز به آنها کمک کند. مذاهب مختلف تاکنون همیشه قوت خویش را به رخ دیگری کشیده‌اند، اما هیچ فکر نکرده‌اند که در مذهب و اندیشه دیگران هم ممکن است قوت و توانمندی وجود داشته باشد، قطعاً راه عاقلانه‌تر بهره بردن از توانمندی دیگران است که باعث رشد و پیشرفت می‌شود. همه خردمندان عالم از توانمندی دیگران برای پیشرفت خود استفاده می‌کنند. منظور اسلام هم از اینکه حکمت را گمشده مؤمن می‌داند و توصیه به طلب دانش از چین می‌کند، همین استفاده از توانمندی دیگران است. اگر مذاهب فقهی از همدیگر استفاده نمایند، چنان فقه قوی و قدرتمندی پدید خواهد آمد که اعجاب همه را برخواهد انگیخت و حاکمیت اسلام را در جهان تسهیل و مشکلات همه جوامع را رفع خواهد کرد و جهان به احسن وجه اداره خواهد شد و دنیا از ظلم و ستم نظام لیبرال دموکراسی و حکومت سکولار و بشری نجات خواهد یافت و همگان از کرامت اسلام برخوردار خواهند شد؛ پس با هم باشیم و از یکدیگر به نحو احسن استفاده کرده، از هدایت‌های همدیگر بهره ببریم تا اصلاح شویم.